

در اولین هفته یادبود شادروان "مهسا امینی" ذکر شد که : اعمال روشهای مبتنی بر "جهل و جمود و جور"، غیر انسانی است در طلیعه روز جهانی کودکان و نوجوانان ، چنین آمد: هر نوع خشونت علیه هر انسانی از پیر و جوان محکوم است



و در این ایام به پاس احترام عزیزان هموطن قربانی خشونت

مراسم جشن شب یلدا برگزار نمیگردد

اما همانگونه که امسال برگزاری جشن جمعی مذموم است ،

برگزاری این سنت دیرینه در محیط خانوادگی ضروری و حیاتی است

یلدا ... شب آفرینش

"... و این چنین آمده است که این آیین نمادین (رسم شب یلدا) بنا بر مدارک رومی، در ایران باستان برگزار می شده است، بدین گونه که، پیران و پاکان در جامه ای نو به تپه ای رفته و در مراسمی ویژه از آسمان می طلبیدند که آن رهبر بزرگ را برای رستگاری آدمیان بفرستد؛ آنها باور داشتند که نشانه های زایش آن ناجی، ستاره ای است که بالای کوهی به نام کوه فیروزه که درخت بسیار زیبایی داشته است (سرو) پدیدار خواهد شد و موبد بزرگ در پاسداشت این امر قدسی، نیایشی می خوانده است که پاره ای از آن در بهمن یشت به یادگار مانده است ...

" آن شبی که سرورم ظهور کند، نشانه ای از ملک آید، ستاره ای از آسمان ببارد، آنگاه که رهبرم از راه برسد و ستاره اش نشان نماید."

و اینچنین است که یلدا که واژه ای است سُرّیانی - رومی با ریشه ای در زبان آرامی در رابطه با آیین ایرانی مهر پرستی، در فرهنگ اسطوره ای ما وارد می گردد.

اساسا ملتی که در خیال خود اسطوره نمی آفریند و از رویش و زایش سخنی نمی گوید و افسانه های جان فزا، زندگی آفرین و فریادهای رهایی بخش قومش را بهایی نمی دهد و در حافظه جمعی - تاریخی خویش از آنها پاسداری نمی کند ... هرگز از بند بردگی نمی رهد و طلوع نور رستگاری را تجربه نمی کند.

میرچا الیاده متفکر، دین پژوه و اسطوره شناس برجسته و بزرگ رومانیایی در تعریف اسطوره می گوید:

" اسطوره حکایت سرگذشت قدسی و مینوی (Numinous Character) یک ملت است ... راوی واقعه ای است که در زمان نخستین، زمان آغاز همه چیز، رخ داده است. اسطوره روایتگر این حکایت است که چگونه به لطف اراده و عملکرد برجسته موجودات فراطبیعی، واقعیت، چه کل واقعیت یا تنها جزئی از آن ... پا به عرصه وجود نهاده است. بنابراین، اسطوره ها همواره داستان روایت آفرینش یک خلقت بزرگ اند و در گوش جانمان چگونگی آغاز به وجود آمدن چیزی را درهستی زمزمه میکنند.

و یکی از این اسطوره های زیبا و عمیق در فرهنگ قومی ما ایرانیان که هزاران سال است همراه با ما از دل تاریخ عبور کرده است... قصه شب یلداست. حکایتی از تولد "میترا" ایزد ایرانی . اورمزدی که از یک سو نماینده عشق و محبت است و از سوی دیگر واسطه تعهد و پیوند پیمان ها. او که وفای به عهد و راستگویی را نمایندگی می کند و داور میان جنگاوران است و دروغگوئی و عهد شکنی را دوست نمی دارد و برنمیتابد و نماد اساطیریش حلقه است. و این همان حلقه مقدسی است که در پیوند زناشویی به نشانه پایداری درعهد و پیمان نسبت به یک دیگر در دست می کنند و در تصویر "فروهر" نیز حلقه ای است در دستان انسانی که سوار بر دوبال راستی و درستی عزم عروج دارد و با اهورا، خدای خود، پیمان وفاداری می بندد.

ما ایرانیان ... در کیش مهر پرستی خویش ... شب یلدا را شب تولد میترا (ایزد مهر) می دانستیم و بر این باور بودیم که در چنین شبی دراز و سرد، ایزد مهر در غاری گود و کم ارتفاع ظهور می کند و خورشید را به ارمغان می آورد.

در روایتی دیگر، در این شب میترا به جهان بازمی گردد. او ساعات روز را طولانی می کند و در نتیجه، برتری خورشید آگاهی بر ظلمت جهل پدیدار می شود.

"یلدا... شب اول زمستان و شب آخر پاییز است که اول جدی و آخر قوس باشد و آن درازترین شب ها است در تمام سال؛ در آن شب یا نزدیک به آن شب، آفتاب به برج جدی تحویل می کند و گویند آن شب به غایت شوم و نا مبارک است. بعضی گفته اند شب یلدا یازدهم جدی است."

"خلف تبریزی ... برهان قاطع"

و در چنین شبی به غایت شوم ... یلدا ... دخترک زیبای ایران ... با گیسوانی ...

قد کمون رنگ شَبَق

از کمون بَلَن تَرُک

از شَبَقِ مَشْکِی تَرُک

گرفتار در گودال تاریکی، در اسارت دیو جهل ... چشم براه طلوع خورشید سرخی برنگ فردا ... در انتظار میترا به پا خاسته تا در پرتو نور او ... تولد دوباره خود را جشن بگیرد.

و این ملت بزرگ نیز در چنین شبی در انتظار فلق و ظهور میترا و آن نور اهورایی معرفت و روشنایی ... شب را تا سحر، خیره به افق مشرق ... قصه ها می سراید از شجاعت زنان و مردانش و از ایمانش به رهایی از تاریکی و از بشارتهای حافظانه و حماسه های شاهنامه باری می گیرد و حکایت ها می خواند تا ... لحظه انفجار نور و طلوع آزادی با چشم خویش را شهادت دهد و آنگاه شادمانه و دست افشان پای بر زمین می کوبد و بار دیگر از آزادی خود از زندان تاریکی، از رهایی، قصه ها می سراید و نسل های دیگر را در همه عصرها از این واقعه بزرگ خبر می کند.

وین سیل گدازان را، از سینه فرو ریزم

چون خشم رخ افروزد در صاعقه آویزم

زندان شب یلدا، بگشایم و بگریزم

برخیزم و بکشایم، بند از دل پر آتش

چون گریه گلوگیرد، از ابر فرو بارم

ای سایه ! سحرخیزان، دلواپس خورشیدند

(بقلم: شهریار جودت)